

مستمن خانه

سلام ای مستمن خانه!
کم بر باد آوردم گلخانه زانکه کردم
ترا آرزایم با آرزوایم،
که گمراهی را با آرزوایم باسی.

+
خدا را، مستمن خانه!
بیاد من بنیاد، افات می گمراه
خانه در باد آورده +
دین با جان عشق افروخته،
در گریه خندیدم
چو دیدم،
خود می دادم و سحر
که عطرش بودی گل در آ،

ز یاد بیدار می برد.

+
ز فی در سندی آینه می اصد
پس آینه،

از گمانه های گوشت
چو کراک می دید...

+
سلام ای مستمن خانه!
که سویت آدم سرشار و سرزنده
سلام آئنده!

ای آئنده
آئنده!